آرزوی وصال

حضرت آیت الله صافی

بسم الله الرحمن الرحیم

در آرزوی وصال

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در آرزوی وصال

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی، لطف‌الله، - ۱۲۹۷

عنوان و نام پدیدآور : در آرزوی وصال/ لطف‌الله صافی گلپایگانی؛ به‌اهتمام شیرازی

مشخصات نشر : لطف‌الله گلپایگانی، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ص ۹۹

شابک : ۱۲۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

موضوع : شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : PIR۸۱۳۱/الف۳د۷۳۳ ۴ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی : ۸/۶۲فا۱

شماره کتابشناسی ملی : م۷۱-۳۶۵۶

سَر خوبان

شب عید است و جوان، عالَم پیر کهن استخرّم ازرحمت حق، عرصه‌ی دشت و دَمَن است

هر کجا می‌نگرم محفل انس است و سُروربهر تبریک و تشکّر همه جا انجمن است

در نشاط است و طرب عالَم مُلک و ملکوتطرْفِ ناسوت، پر از هلهله‌ی مرد و زن است

از زمین، نور بر افلاک بود در لَمَعانمُولد قطبِ جهان، دادگرِ مؤتمن است

خَلفِ ختمِ رسل، نورِ رسل، مَفخر کلّ آن که در عالم ایجاد چو جان در بدن است

حضرت مهدی موعود شه مُلک وَلاقامعِ ظلم و ستم، ماحیِ دین وَثَن است

فاتح مشرق و مغرب، سَر خوبان جهان که برازنده‌ی او مَکرمت ذوالمنن است

شب قدر است شب نیمه‌ی شعبان که در آنرحمت حق متواتر، به زمین و زَمَن است

آرزوی وصال، ص: ۵

ای که از فیض وجود تو جهان راست قراردلِ ابرار به عشق رخ تو مُرتهن است

نکند میلِ بهشت و هوس حور و قُصوربخت‌یاری که سر کوی تو او را وطن است

ای امید بشر ای دادگر دادستان!به جهان بین که پر از شرّ و فساد و مَحن است

ظالمان‌اند ز صهبای ریاست سرمستباغ، جولانگه دیو و دد و زاغ و زغن است

بی تو ای عدل خدا، کهف امان، غوثِ زمان!عالم از بهر محبّان تو بیت الحَزَن است

پر ز طغیان و ز بیداد و ستم گشته زمینهمه اقطار پر از صیحه ی یابن الحسن است

تا نیایی تو و گیتی نرسانی به ثبات‌خاور و باخترش یک‌سره دارالفتن است

قصه‌ی «لطفی صافی» ز غم و رنج فراق‌قصه‌ی محنت هجرانِ اویسِ قرَن است

آرزوی وصال، ص: ۶

گل نرگس

زآن لب لعل که رشک شکر است‌خواهد آن‌کس که ز اهل بصر است

عاشق و واله و شیدای تو شدهر کسی عارف و صاحب نظر است

هر کسی محنت هجران دیده است‌از دل خسته‌ی من با خبر است

بی تو گر عمر ابد بخشندم‌همه‌ی آن ضرر اندر ضرر است

هر که را یادِ تو از یاد برفت‌روزگارش خطر اندر خطر است

زاد روز تو نوید است و امیدعیدِ فرخنده‌ی عدل و ظفر است

همه جا بزم سُرور است و حضورهمه را شور و نشاط دگر است

آرزوی وصال، ص: ۷

ز آن چه گل در چمن حُسن بودگل نرگس ز همه خوب‌تر است

کی برون آیی از این پرده‌ی غیب؟شام هجران تو را کی سحر است؟

«لطفی صافی‌ات» ای معدن لطف‌از غم هجر تو خونین جگر است

آرزوی وصال، ص: ۸

ولای مهدی

پیام وحی و رسالات انبیا این است‌وَلای مهدی موعود پایه‌ی دین است

امانِ خلق زمین، پیشوای اهل یقین‌بزرگ حجّت حقّ، فخر آل یاسین است

وصیّ احمد مُرسل امام ثانی عشرعدیل وحی مُبین، رهنمای آیین است

غیاثِ مُضطر ومسکین همو که زمین‌ز دولتِ قدمش بر قرار و سنگین است

جمال عالم امکان، خلاصه‌ی دوران‌که مفخر سَلَف و مقتدای باقین است

سُرور قلب نبی، نور دیدگانِ علی‌شهی که خاک درش رشک ماه و پروین است

نهال دوحه‌ی زهرا، نظام دین خداسپهر جود و جهانِ وَقار و تمکین است

مُشرّف از شَرَفش مَشعر و مقام و حرم

آرزوی وصال، ص: ۹

مقدّس از قَدمش قدس و طور سینین استز جویِ اوست روان آب زمزم و کوثر

زبوی اوست که خوشبو گل و ریاحین استشهی که پر کند از قسط و عدل روی زمین

شهی که حامی مستضعفان و مسکین استبرای منتظران ظهور آن حضرت

نعیم روضه‌ی حور و قصور، تضمین استنصیب شیعه شراباً طهور و تسنیم است

طعام منکر مهدی ضریع و غِلّین استولایتش ز عذاب و عقاب، حِصن حصین

نجات هرکه در آن، جا گُزید تأمین استبه مدحش هر چه رسا و بلیغ باشد شعر

به پیش مرتبه‌اش کم بها و پایین استبه صبح نیمه‌ی شعبان که روز میلاد است

ز آسمان به زمین شاد باش و تحسین استبه قدر و منزلت و حق او بود عارف

کسی که صاحب ایمان و چشم حق بین است

آرزوی وصال، ص: ۱۰

ز یُمن مقدم نوزاد نوگلِ نرگس‌جهان ز ارض و سما غرق نور و تزیین است

فرشتگان همه چون حوریان به وجد و سروربهشت را ز جلال جلیل آذین است

هلا به عیش و طرب کوش چون همه جابساط عشرت و سور و سُرور، رنگین است

روا بود که به «لطفی» کند عنایت خاص‌چرا که سابقه‌ام بس قدیم و دیرین است

از آن زمان که به خاک درش نهادم سرهمیشه روز نوام به ز روزِ پیشین است

نیمه شعبان

آرزوی وصال، ص: ۱۲

نغمه وصل

چون مهدی آل پیمبر آیدشمسِ حقیقت از افق برآید

دوران هجر و شام غم سرآیدای مصلح اوضاع دوران الغوث

ای مقتدای اهلِ ایمان الغوثعدلش کند پر صفحه‌ی جهان را

ویران کند کاخ ستمگران راپایان دهد ایّام مفسدان را

ای حافظ دین پیمبر الغوثای یاور مظلوم و مضطر الغوث

آباد می‌سازد ز نو زمین راعزّت دهد اسلام و مسلمین را

کیفر دهد کفّار و ظالمین رااای والی مُلک ولایت الغوث

ای معدن جود و کرامت الغوث

آرزوی وصال، ص: ۱۳

از هجر او افکار و بی‌قراریم‌هر روز و شب دائم در انتظاریم

از دیده جا دارد که خون باریم‌ای فیض اکمل نور سرمد الغوث

ای مهدی آل محمّد الغوث‌این شام غیبت را سحر کی آید؟

یار ضعیفان از سفر کی آید؟دوران شیرین ظفر کی آید؟

ای از تو تابان مهر رخشان الغوث‌ای از تو ظاهر نورِ یزدان الغوث

ظاهر شود چون آن جمال باری‌هر سو شود انهار حکمت جاری

عالم رها گردد ز بی‌قراری‌ای مصطفی را جانِ انانالغوث

وی مرتضی را نور چشمان الغوث‌ای خوش دمی کز پرده بیرون آید

آرزوی وصال، ص: ۱۴

زنگ غم از دل‌های ما زدایدهر دم به شور و شوق ما فزاید

ای رهبر خوبانِ عالم الغوث‌ای غوثِ اعظم فخرِ آدم الغوث

هجران تو بر ما بسی گران است‌سیلابِ اشک از دیدگان روان است

تا کِی رُخت از دوستان نهان است؟ای صدر ایوان شرافت الغوث

ای شیر میدانِ شجاعت الغوث‌وصل تو ما را منتهَی المراد است

دورانِ تو دوران اتّحاد است‌کالای مُلحد اندر آن کساد است

ای دُرِّ دریای هدایت الغوث‌ای خصمِ اربابِ غوایت الغوث

دین را ولایت فی‌المثل عماد است‌هر کس ندارد کمتر از جِماد است

آرزوی وصال، ص: ۱۵

ای پیشوای عدل‌گستر الغوث‌ای قائد جِیش مظفّر الغوث

عصر تو عصر علم و دین و داد است‌عصر قیام و نهضت و جهاد است

عصر زوال فتنه و فساد است‌ای رکن ایمان، بحر احسان الغوث

ای قامع عدوان و طغیان الغوث‌من عبد قنّم صاحب‌الزمان را

خاک رهم مولای انس و جان رابوسم به جان، من پای شیعیان را

ای دین حق از تو مجدّد الغوث‌جان جهان، نور مجرّد الغوث

آرزوی وصال، ص: ۱۶

ای مظهر آیات کبریایی‌رفته است از کف طاقت جدایی

زین غصّه، «لطفی» را بده‌رهایی‌ای عین حق، روح مجسّم

الغوث‌ای مقصد از ایجاد عالم

الغوث

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۸

آتش عشق

زان دم که مرا بر گل رویش نظر افتادبر هستی‌ام از آتش عشقش شرر افتاد
از جلوه‌ی آن قامتِ موزون و رخ ماه‌دین و دل و تقوایِ من اندر خطر افتاد
بگذشت زخویش و زن و از مال و ز فرزندهر اهل دلی را که به کویش گذر افتاد
عشقش که بیفتاد چو آتش به وجودم‌امروز دگر بیشتر از پیشتر افتاد
از پرتو خورشید جمالِ رخ یار است‌هر خیر و سعادت که نصیب بشر افتاد
تنها نه منم عاشق و شیدای جمالش‌هر کس که رخش دید ز خود بی‌خبر افتاد
هر کس نبود لایق بیماری عشقش‌کاین قرعه‌ی اقبال بر اهل بصر افتاد
چشم از مه و مهر و همه اغیار ببستم

آرزوی وصال، ص: ۱۹

تا دیده بر آن عارض رشک قمر افتادعالم همه محراب حضور است و تجلّی
هر جا و مکان نور رُخش جلوه‌گر افتادهر خیر که افتاد به دست من و ساقی
از توبه و از گریه و آه سحر افتادبر آینه‌ی حسن و جمال ازل افتاد
هر دیده که بر حجّت ثانی عشر افتادوآن کس به سزا منتظر حضرت مهدی است
کاندر پی تحصیل کمال و هنر افتادمخدوم ملائک شود و مَحرم اسرار
هر کس ز سر صدق بر آن خاک درافتادافسوس که عمری پی دیدار جمالش
هر سعی نمودیم همه بی‌ثمر افتادای یوسف اسلام! تو باز آی به کنعان
کآتش ز فراقت به همه بوم و بر افتاددر غیبت آن جان جهان، حجّت باری
عالم همه در فتنه و آشوب و شر افتاد

آرزوی وصال، ص: ۲۰

ای کهف امان، قطب جهان! وقت ظهورست‌بین آتش بیداد که در خشک و تر افتاد
در خطه‌ی گیتی ز طواغیت ستمکارهر چند ز نو فتنه و ظلم دگر افتاد
با دشمن اسلام بگویید که هشداربا آل علی هر که در افتاد بر افتاد

«لطفی» نتوان کرد بیان شرح غم هجرچون هر چه بگوییم همه مختصر افتاد

دی ماه

آرزوی وصال، ص: ۲۲

عدل مُشتَهر

مرا به گوش دل از غیب این خبر آیددهید مژده که مهدیّ منتظر آید

بزرگ مصلح گیتی مدار و صاحبِ وقتظهور عدل خداوند دادگر آید

خجسته گوهر دریای اصطفا و شرف‌سپهر مکرمت و محور ظفر آید

خدایگان زمان، سایه‌ی خدای جهانهمان که سوی نجات است راهبر آید

قوام عالم امکان و حجّت یزدانولیّ اعظم حق، عدل مشتهر آید

یگانه منجی مستضعفان و محروماناُمید مردم مظلوم خون جگر آید

مراد ز آیه‌ی نور و غرض ز نأت بخیرپناه خلق جهان، مفخر بشر آید

امام مشرق و مغرب، سلیل ختم رسل

آرزوی وصال، ص: ۲۳

سحاب رحمت حق، میر بحر و برّ آیدهمان که محو نماید رسولِ استکبار

همان که بر دل ظالم زند شرر آیدهمان که پایه‌ی قدرش زآسمان بالاست

همان که منقبتش هست بی شمر آیدهمان که باز کند سوی خلق، باب امان

همان که دفع کند فتنه و ضرر آیدهمان که هست نگهبان ملّت بیضا

همان که دور کند محنت و خطر آیدزمین نمانْد و نمانَد بدون حجت حقّ

بر آن گواه، نصوص پیامبر آیدجهان دیگر و برنامه و نظام دگر

حکومت دگر و حاکم دگر آیدجهان گشاید و زیر اطاعتِ امرش

چه خاوران همه اطراف باختر آیدتمام می‌شود این روزگار تلخ فراق

دوباره گردش ایّام چون شکر آیدبرای لطفی صافی نماند طاقت صبر

خوش آن زمان‌که شب هجر را سحر آید

نیمه شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۲۵

درود بر مهدی

به منجی و مصلح عالم درودبه مهدی آن نور مجسّم درود

به حجت الله، امام زمان‌به قطب دین، به اسم اعظم درود

به حافظ رکن حطیم و مقام‌به صاحب کعبه و زمزم درود

به آن که از معدلت و رحمتش‌جهان شود زنده و خرّم درود

به آن که از سطوتِ قهرش شودابنیه‌ی شرک، مُهدّم درود

به آن که با جنود رحمان کندجنود ابلیس، مُهَزّم درود

به آن که تسخیر کند شرق و غرب‌به فاتح قلاع محکم درود

به واقف سرّ حدوث و قِدَم

آرزوی وصال، ص: ۲۶

به علّت غایی عالم درودبه آن که بر لوح دلم از ازل

ولایتش گشته مرقّم درودبه حامی و پناه مستضعفان

به نوربخش دل مُظلم درودبه آن که از عدل، کند پر زمین

به مفخر آدم و عالم درودبه آنکه پایان دهد این هرج‌ومرج

جهان کند ز نو منظّم درودبه آن که بر کل جهان می‌کند

حکم خداوند، محکّم درودبه صاحب‌الامر، سپهر کمال

به رهبر اکبر و اکرم درودبه آن که می‌کند به او اقتدا

روح خدا، عیسی مریم درودبه آن که بر ستمگر و کافر است

ظهور معنی فَدَمدم درود

آرزوی وصال، ص: ۲۷

به آن یگانه‌ای که از او بوداساس دین، متین و مُبرم درود

به بنده‌ی خالص و خاص خدابه ماسوا میر و مقدّم درود

به معنی آیه‌ی «نأتِ بخیر»به جلوه‌ی اتَمّ و اقوم درود

به آن که گر چهره نماید به خلق‌رود ز دل‌ها الم و غم درود

به آن که آزاد نماید بشرز فتنه و ز وضع مبهم درود

به آن که موعود همه انبیاست‌ظهور او هست مسلّم درود

به آن که (لطف الله صافی) بودبه مد حتش ز غیب مُلهَم درود

به حضرت رسول و آل کرام‌بی حد و بسیار و دمادم درود

پنجم ذی الحجهٔ الحرام

آرزوی وصال، ص: ۲۹

نخل امید

مژده کز الطاف بی‌پایان یزدان مجیدباز شد بر روی ما در این سفر فجر جدید

بخت بیدار است و طالع فرّخ و اقبال یاربارور گردیده از لطف خدا نخل امید

بلبل اندر بوستان در وجد و شادی نغمه خوانقُمری اندر گلِستان پیراهنِ عشرت درید

موسم جشن و سُرور است و جهان در انبساطنیمه‌ی شعبان و فرّ و شوکت دیگر رسید

شهر سامرّه است میعاد حضورِ قُدسیان‌می‌رسد بر گوش دل از عالم بالا نوید

در کنار روضه‌ی ختم رسل سلطانِ کلّعیدِ میلادِ ولیِّ عصر باز آمد پدید

در سرا قُدسِ امام عسکری از فیض حق‌صبح امید بشر از دامن نرجس دمید

سرو بستان ولایت میوه‌ی باغ رسول‌حضرت مهدی نقاب از چهره‌ی زیبا کشید

آرزوی وصال، ص: ۳۰

شاد باش و تهنیت از ما به ختم انبیابَه از این روز و این میلاد و این عید سعید

گر به «لطفی» از کَرَم بخشند تشریف قبول‌چاکران درگه او را بود عبدِ عبید

از «رسولی» بایدم تقدیر کاندر این سفربذل همّت کرد و اجر ایزد منّان خرید

در مدینه‌ی طیّبه، شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۳۱

روز وصل

بارالها! رهبر اخیار کی خواهد رسید؟پیشوای معدلت آثار کی خواهد رسید؟

شامِ جهل و ظلم و استبداد کی خواهد گذشت؟روزگار دولت احرار کی خواهد رسید؟

عصرِ اسلام و نظام دین و حکم صالحان‌نوبت نابودی اشرار کی خواهد رسید؟

از برای قلع و قمع فتنه‌ی دجّالیان‌دست قهر قادر قهّار کی خواهد رسید؟

ظلم طاغوتان حاکم تا به کی یابد دوام‌ای خدا! دوران حکم یار کی خواهد رسید؟

آن که از خیلِ حرامی پاک می‌سازد حرم‌بَر کَنَد بنیاد استعمار کی خواهد رسید؟

و آن که ویران می‌نماید کاخ‌های ظالمان‌می‌زند بر هستی کفّار کی خواهد رسید؟

آن که از انصاف وعدل و داد و علم و معرفت‌پر نماید سر به سر اقطار کی خواهد رسید؟

آرزوی وصال، ص: ۳۲

آن که نافذ گشته از امرِ خداوندِ حکیم‌امر او در ثابت و سیّار کی خواهد رسید؟
آن که گاهِ رزم با اعداء دین حق بودقهرمانِ عرصه‌ی پیکار، کی خواهد رسید؟
قطب دوران، عِدلِ قرآن، صاحب علمُ الکتاب‌شمع دین، سر حلقه‌ی ابرار کی خواهد رسید؟
رافع اعلام دین، محبوب قلب مؤمنین‌مسلمین را سیّد و سالار کی خواهد رسید؟
مهدی صاحب زمان، اصل امان، غوث جهان‌قامعِ بیداد و استکبار کی خواهد رسید؟
بیش از این ما را نباشد طاقت بارِ فراق‌بارالها! روز وصل یار، کی خواهد رسید؟
سوخت «لطفی» زآتش هجران آن وجهِ خداوجهِ حق را نعمت دیدار، کی خواهد رسید؟
آرزوی وصال، ص: ۳۳

یاابا صالح المهدی ادرکنی

ی

یا ابا صالح امام منتظربا به ما یأباه لایجری القدر

ا

ای وجودت منبع علم و کمال‌غوثِ عالم رهبر نیکو سِیَر

ا

ای سر خوبان و فخرِ راستان‌قطب امکان ممکن واجبْ اثر

ب

بَه بَه از آن عصر و دورانی که توبر فرازی رایَت فتح و ظفر

ا

ای ظهور قدرت حیّ قدیرذرّه‌ای از نور تو شمس و قمر
آرزوی وصال، ص: ۳۴

ص

صلح و آزادی و عدل و دوستی‌تا نیایی تو نگردد مُستَقَر

ا

ای نگهدارنده ی شرع قَویم‌ای امام دین پناهِ دادگر

ل

لاغر از هجرانم و پژمرده حال‌در فراقت می‌خورم خونِ جگر

ح

حانَ یابن المصطفی وقت الظهورپر شده گیتی ز جور و ظلم و شر

ا

از همه اطراف و هر سوی جهان‌فتنه‌ها و ابتلا بر کرده سر

آرزوی وصال، ص: ۳۵

ل

لاجَرَم از هر نظام و هر مرام‌قطع گردیده است امیّد بشر

م

مرگ خود این می‌نماید آرزووان دگر گوید همی ایْنَ المَفَّرَ؟

ه

هان بده کیفر به تیغ انتقام‌خیل استکباریانِ بدگهر

د

دین و احکام پیمبر زنده سازخون و مالِ مَزدکی را کن هدر

ی

یا امام العصر یابن العسکری‌یا امینَ اللهْ یا نور البصر

ا

ای امید و یاور مستضعفان‌کاخ استضعاف کن زیر و زبَر

آرزوی وصال، ص: ۳۶

د

دور کن نامحرم از بیت الحراموز صفا و مروه و حِجر و حَجَر

ر

رهزنان از مشعر و خیف و منی‌و از بقیع و روضه‌ی خَیرُالْبشر

ک

کی جهان پر می‌کنی از عدل و داد؟کی شود این شام هجران را سحر؟

ن

نور یزدانی بیا با جلوه‌ای‌ظلمت الحاد از عالم بِبَر

ی

یک نظر بر «لطفی صافی» نماکز غم هجر تو باشد دیده تر

آرزوی وصال، ص: ۳۷

رضای دوست

من جز رضای دوست تمنا نمی‌کنم‌جان می‌دهم به راهش و پروا نمی‌کنم

گر مدعی شنید ز بیگانگان صداغیر از صدای دوست من اصغا نمی‌کنم

با من اگر که یار به لطف و عنایت است‌اندیشه از قیامتِ کبرا نمی‌کنم

من پیرو محمّد و آل محمّدم‌تقلید ناکسان اروپا نمی‌کنم

بر سفره‌ی رضا و قناعت نشسته‌ام‌خود را ذلیل جیفه‌ی دنیا نمی‌کنم

در کشتی نجات تمسّک به اهل بیت‌تشویش از تلاطم دریا نمی‌کنم

در سایه‌ی ولایت مهدیّ دین پناه‌از کس ز غیر دوست تقاضا نمی‌کنم

با لطف بندگان و غلامانش اعتنابر تاج پادشاهی کسرا نمی‌کنم

آرزوی وصال، ص: ۳۸

با دوستان او همه سر، بر ارادتم‌با دشمنانِ یار، تولّا نمی‌کنم

هستم سگی حقیر به کوی ولی عصراین است افتخارم و حاشا نمی‌کنم

آرزوی وصال، ص: ۳۹

سوز فراق

یا امامَ العصر از آنِ تو ایم‌بنده‌ی انعام و احسانِ تو ایم
بر نمی‌دارم سر از خاک درت‌تا ابد بر عهد و پیمان تو ایم
در صراطِ مستقیمِ بندگی‌پیرو ارشاد و برهانِ تو ایم
پُر شود از فتنه گر روی زمین‌بیم نبود چون غلامانِ تو ایم
پیشه‌ی ما عشق و شوق کوی توست‌چاکرانه، سر به فرمان تو ایم
هرکسی مطلوب و معشوقی گرفت‌ما گرفتار و پریشانِ تو ایم
هر کسی را علّت و بیماری است‌ما همه بیمارِ هجرانِ تو ایم
آرزوی وصال، ص: ۴۰

دردمندانیم از سوزِ فراق‌جملگی محتاجِ درمانِ تو ایم
در ره تو با کمال اشتیاق‌جان نثارانیم و قربانِ تو ایم
مُلک دنیا گر همه از آن ماست‌ریزه خواران سرِ خوان تو ایم
ور چو خورشیدیم بر اوج سپهرذرّه‌ای از مهر رخشان تو ایم
«لطفی صافی» بگو با وجد و شوق‌یا ولیّ العصر از آنِ تو ایم
لیله شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۴۱

آرزو

ما برای همگان، لطفِ خدا می‌خواهیم‌دوری از غصّه و اندوه و بلا می‌خواهیم
خیرخواه همه افراد بشر می‌باشیم‌همه را روزبه و کامروا می‌خواهیم
بهر هر خسته و بیمار و پریشان احوال‌از خدا عافیت و صبر و شفا می‌خواهیم
در یَمِ حادثه و زیر و زبر گشتن دهرهمه را در ره تسلیم و رضا می‌خواهیم
یار چون معدنِ رحم است و کریم است، از اوبخشش معصیت و جُرم و خطا می‌خواهیم
صحبت اهل ریا می‌بَرد از قلب، ضیاصحبت مردم بی روی و ریا می‌خواهیم
تا ببینیم عیان نور خدا در همه جازین دل تیره از او کشف غطا می‌خواهیم
آرزوی وصال، ص: ۴۲

دولت و مکنت گیتی همه محکوم فناست‌دولت باقی و فارغ ز فنا می‌خواهیم

بهر محروم ز دیدار جمال رخ دوستبا نیایش ز درش اذن لقا می‌خواهیم

بهر مردان، کُلَه غیرت و از بهر زنان‌چادر عفّت و آزرم و حیا می‌خواهیم

بهر اصناف بشر آگهی و خیر و سَدادیاری یکدگر و صلح و صفا می‌خواهیم

وز ستمکاری و خودکامگی و استبدادخلق، آسوده و آزاد و رها می‌خواهیم

دولت و دین و نظام و وطن و برنامه‌همه از شرع نبی، خیر وَرا می‌خواهیم

در ره منزل مقصود، خطر بسیار است‌همّت از باطن ارباب ولا می‌خواهیم

عیش در سایه‌ی دونان همه ذِلّ است و هوان‌بر سر خلق جهان ظلّ هما می‌خواهیم

مهدی آل نبی حافظ دستور نبِی

آرزوی وصال، ص: ۴۳

ظاهر از پرده‌ی غیبت به مَلا می‌خواهیم‌پر جهان گشته ز ظلم و فتن و شر و فساد

صاحب دین خدا را ز خدا می‌خواهیم‌تا ابد زنده و جاوید بماند اسلام

شرک را زایل و افتاده لَوا می‌خواهیم‌شاد زی «لطفی صافی» که به هنگام سحر

بهرت از حضرت او لطف و عطا می‌خواهیم

آرزوی وصال، ص: ۴۵

سایه‌ی خدا

ای معنی حقیقّت و دین آشکار کن‌آیین رحم و عدل و شرف برقرار کن

ای قطب دین پناه و امام جهان مَداروی پیشوای علم و فضیلت شعار کن

مستضعفان روی زمین را عزیز کن‌مستکبران کاخ نشین خوار و زار کن

ای باسط عدالت و امنیّت و امان‌وی از جهان، رسوم ستم بر کنار کن

ای ملجأ و امید ستمدیدگان دهرروز ستمگران دغا شام تار کن

با دوستان، عطوفت، احسان و مکرمت‌با دشمنان دین خدا کارزار کن

ای سایه‌ی خدا! همه در سایه‌ی توایم‌با همتی ز گنبد گردون گذار کن

یک‌دم اگر به کوی تو ما را دهند راه

آرزوی وصال، ص: ۴۶

گردیم جاودانه به آن افتخار کن‌مپسند بیش از این به غم هجر مبتلا

این عاشقان جان به کف جان نثار کن‌باز آی و دین نجات ده از شرّ مبدعان

با ذوالفقار دشمن دین تار و مار کن‌فرخنده عید نیمه‌ی شعبان رسید باز

با جلوه‌ی جمال ازل، آشکار کن لطفی» سرود از پی تبریک و تهنیت

اشعار روح پرور و رفع نقار کن

پانزدهم شعبان

آرزوی وصال، ص: ۴۷

یا ابا صالح المهدی ادرکنی

ی

یا امام العَصر یا کهفَ الامان‌یا جمال الکَون یا قطبَ الزَّمان

ا

ای ز فیضت ما سِوالله برقراروی طفیل هستی‌ات کون و مکان

ا

ای سپهر عدل و مصباحِ یقین‌وی جنابت قبله‌ی کرّوبیان

ب

بنده‌ی درگاه تو افلاکیان‌ریزه‌خوار خوانِ تو پیر و جوان

ا

ای نگهدارنده ی دین خداوی پناه و مُنجی مستضعفان

آرزوی وصال، ص: ۴۸

ص

صبر ما زین شام هجران شد تمام‌رفت از کف طاقت و تاب و توان

ا

الفراقُ الفراقُ الفراق‌الامانُ الامانُ الامان

ل

لا تَدعنا فِی النَوائب الغیاثادرک العَبد الضعیف المستهان

ح

حجت اللهی و مصباحِ هدیز امر یزدانی به عالم حکمران

ا

آن که سر بگذاشت بر خاکِ درتخاک درگاهش بود رشک جنان

ل

لایَنالُ الجَنهِ الّا مِن یکونشیعهُ المهدی امام انس و جان

آرزوی وصال، ص: ۴۹

م

من تو را تا جُسته‌ام حق جُسته‌ای سلیل خاتم پیغمبران

ه

هر که سر برتافت از درگاه توگشت محکوم عذاب جاودان

د

در جلال و قدر تو حیران عقولدر بیان مدح تو الکن زبان

ی

یا امینَ الله عَجِّل فی الظّهوروانْصُرِ الاسلام بِالنّصرِ العیان

ا

اوفتاده دین و احکام خداشرح و تفسیرش به رأی جاهلان

د

در نظامات و هدایت‌های شرعباب تحریف آمده اندر میان

آرزوی وصال، ص: ۵۰

ر

ریشه‌ی بیداد و نامردی بزن‌بُر ز انصاف و عدالت کن جهان

ک

کاخ استکباریان کن منهدم‌سرنگون کن رایت وهّابیان

ن

نام آمریکا و روس بلشویک‌محو کن با سایر بیگانگان

ی

یا ولیَّ الله «لطفی» را مخواه‌بیش از این اندر فراقت خسته جان

آرزوی وصال، ص: ۵۱

مهر علی

به حق خدای جهان آفرین‌جهان دار یکتای جان آفرین

خداوند بخشنده‌ی مهربان‌خداوند غفّارِ روزی رسان

خداوند پروین و ناهید و مهرگشاینده‌ی بابِ احسان و مهر

ز درک خرد ذات پاکش برون‌منزّه وجودش ز چند است و چون

بری از زمان و بری از مکان‌خداوند دانای فاش و نهان

به ختم رسل اشرف انبیاکه بالَد به او مسند اصطفا

محمّد پیام‌آورِ راستین‌حبیب خدا سیّد المرسلین

آرزوی وصال، ص: ۵۲

به شاه ولایت علیّ ولیّ‌وصیّ و پسر عمّ و صُهر نبیّ

امام مبین سَروَر اولیاجهان فضائل أبوالأوصیا

نَمود درخشان عدل خداظهور جمال ازل، مرتضی

به زهرای مرضیه خیرالنّساسپهر ادب شمس برج حیا

مثال شرف دخت پاک رسول‌که حیران شده در مقامش عقول

به خلق و به خو، شبه بابش نبی‌به قدر و حسب هم طراز علیّ

به حقّ امام دوم مجتبی‌نهال برومند باغ صفا

مهین سبط پیغمبر پاکْ دین گل گلشن حلم و علم و یقین

آرزوی وصال، ص: ۵۳

به سالار و سردار اهل اباشهید به خون خفته‌ی کربلا

حسین شهامت حسین وفاکه در راه حق کرد جان را فدا

فداکاریش دین حق زنده کردره و رسم ایثار پاینده کرد

به سجّاد مصباح راه سدادولیّ خداوند زین عباد

که شد مردمان را ز راه دعاسوی بینش و معرفت رهنما

به باقر که از عزّت و احترامپیمبر فرستاد او را سلام

شکافنده معضلات علومنگهبان آثار و محیّی الرّسوم

به صادق که انوار دین خداز سعیش بتابید بر ما سوا

غبار از رخ دین یزدان زدوددَر علم بر روی عالم گشود

آرزوی وصال، ص: ۵۴

به موسی بن جعفر مه عزّ و جاهعزیز خدا رهبر دین پناه

که بر او ستم هر چه آمد فزوننگردید تسلیم هارون دون

به حقّ علیّ بن موسی‌الرضامَلاذ امم مفخر اولیا

امان الوری صاحب معجزاتامین خدا معدن مکرمات

وجودش همه علم و لطف و کرمبه پیر و به برنا ولیّ النّعم

رواق جنابش بهشت برینضریحش مطاف بزرگان دین

به قطب سداد و سپهر رشادمحمّد امام تقیّ جواد

که در کودکی خالق ما سوابه خلق جهان داد او را ولا

به هم نام و هم کنیه مرتضی

آرزوی وصال، ص: ۵۵

علیّ نقی سیّدِ مقتداامام دهم رهبر شیخ و شاب

جهان کَرم میر عالی‌جنابه مَولی الوَری حضرت عسکری

مه چرخ ایمان و دین پروری‌سلیل نبی قائدِ مؤتمن

به نام و به جسم و به سیرت حَسَنبه صاحب زمان مهدی منتظر

امید امم فاتح بحر و برسر سروران، حاکم دادگر

خداوند اقبال و نصر و ظفرامام جهان بخش گیتی گشای

دلیل خلائق به سوی خدای‌برون آید از غیب و گیرد جهان

پر از عدل سازد کران تا کران‌شعارش بود دین و امن و امان

کند خلق با یکدگر مهربان

آرزوی وصال، ص: ۵۶

برد از میان شیوه‌ی خودسری‌ببالد به او مسند رهبری

به قرآن، کتاب کریم خدابه شرع قوی پایه مصطفی

به شب‌زنده‌داران پاکیزه جان‌به آه یتیمان بی‌خانمان

به عرش و به کرسی و قدّوسیان‌به جبریل و میکال و کرّوبیان

که حبّ علی هر که دارد به دل‌نگردد به صحرایِ محشر خجل

نبیند به جز لطف پروردگارنگیرد به جز رتبه و اعتبار

هر آن کس به دل مهر حیدر بکِشت‌مکان می‌گزیند به باغ بهشت

ز مهر علی مادرم شیر دادبر آنم پدر خطّ و تدبیر داد

آرزوی وصال، ص: ۵۷

به تن از وَلای علی جوشن است‌به نور ولایت دلم روشن است

بود حبّ او اصل هر فیض و سودچه خوش گفت آن کو به تازی سرود

بِحبِّ علیٍ تَزولُ الشَّکوک‌وَ تَزکُوا النُّفوسُ وَ تصفوا الثِمار

فَمَهما رایتَ محبّاً له‌فثّم الذَکاء و ثمّ الفِخار

ومهما رایت عدوّاً له‌ففی اصلِهِ نَسَبٌ مستعار

فلا تعزلوه علی فِعله‌فحیطان دار ابیه قصار

هلا «لطفیا» گو به صوت جلیّ‌علی یا علی یا علی یا علی

ذی‌القعده

آرزوی وصال، ص: ۵۸

دام عشق

ای سجده‌گاه اهل نظر خاک پای تووی طلعتت نمایش حسن خدای تو

موعود انبیایی و مقصود اولیامن کمترم از آن که بگویم ثنایِ تو

خلق جهان ز خرد و کلان‌اند مستفیض‌از سفره‌ی کرامت و جود و سخایِ تو

از آفتاب و ماه فزون‌تر شود به قدرهر کس که گشت خادم دولت سرایِ تو

گیتی به امرِ حق، به وجود تو برقرارباقی بُود زمین و زمان از بقای تو

بنهاده است حکم خدا حل مشکلات‌اندر کف کفایت مشکل‌گشای تو
آب حیات و عمر ابد کی برابر است؟با لحظه‌ای ز فوز عظیم لقای تو
طاعات هیچ کس نشود مورد قبول‌عنوان دفترش نبود گر ولای تو
آرزوی وصال، ص: ۵۹

تشبیه قدّ و روت به سرو و به مَه خطاست‌قربان روی انور و قدّ رسای تو
محروم آن بود که قبول تو را نیافت‌مسکین کسی بود که نباشد گدای تو
خلقی به دام عشق تو گردیده مبتلای من فدای آن که بود مبتلای تو
گر قصد جان عاشق خود می‌کنی رواست‌جان چیست تا نثار کنم در فدای تو؟
در انتظار توست جهان ای ولیّ‌عصرای گشته خلق، عالم و آدم برای تو
این دردها که بُرده ز مردم توان صبردرمان‌پذیر نیست مگر با دوایِ تو
ز آشوب و فتنه پر شده سرتاسر زمین‌از بهر رفع آن نبود کس سِوای تو
بر جهل ما و لغزش بسیارمان مگیربا ما چنان نما که بود آن سزای تو
در ما نمانده است دگر طاقت فراق

آرزوی وصال، ص: ۶۰

کی شام هجر، صبح شود از دعای تو؟پُر کرده نعره‌های ستم پیشگان جهان
کی می‌رسد به گوش خلایق صدای تو؟بازآ و خلق را بِرهان ز این همه فشار
ای چشم روزگار به یوم القضای تواز روی، این نقاب برافکن که مردمان
بینند برملا رخ ایزد نمای توبیمارم و فکار و پریشان و خسته حال
آورده‌ام پناه به دارالشفای توترک تفقد و کرم و بنده پروری
دور است از عنایت بی انتهای تودارد امید (لطفی صافی) که از کَرَم
باشد همیشه مورد لطف و عطای تو

آرزوی وصال، ص: ۶۲

مصلح کل

می‌دمد صبح نجات امم انشاءالله‌می‌رسد ماحی ظلم و ستم انشاءالله
طایر علم و عدالت بگشاید پر و بال‌بگذرد محنت و اندوه و غم انشاءالله
؟ می‌زند حجت حق رهبر گردون مهدمحفل بد منشان را به هم انشاءالله
می‌گذارد شه دین مهدی موعود رسل‌بهر اصلاح به میدان، قدم انشاءالله

می‌رسد حامی دین و رهبر جن و بشرواقف سرّ حدوث و دژم انشاءالله
می‌زند مصلح کل، قدرت حق، صاحب امرمحفل بد مَنشان را به هم انشاءالله
ز دم تیغ شرر بار ستم کیشان رامی‌فرستد به دیار عدم انشاءالله
شود از معدلتش معتدل اوضاع جهان

آرزوی وصال، ص: ۶۳

و از میان می‌بَرَد این بیش و کم انشاءاللهمی‌کند تربیتش خلق جهان را یک سر
یار و غمخوار و طرفدار هم انشاءاللهآید آن رهبر خوبان و نماید تجدید
رسم احسان و وفا و کرم انشاءاللهبرفرازد به جهان پرچم توحید و ز شرک
سرنگون می‌کند آن شه عَلَم انشاءالله

آرزوی وصال، ص: ۶۴

خط نجات

ای جمع در وجود تو آیات سروری‌وی افتخارِ منصبِ والایِ رهبری
ای پرتوی ز نور جمال تو، آفتاب!پروین و زهره و مه تابان و مشتری
ای مهدی مظفر و ای صاحب زمان‌ای مرکز فضایل و اسلام‌پروری
ای گشته ختم بر تو امامت ز امر حق‌چونان که گشته ختم به جدّت پیمبری
دین خدا ز یمن وجود تو پایداربا رونق از تو مذهب بر حقّ جعفری
امروز مُلک شرع، مؤید به شخص توست‌نبود کسی که با تو زند لاف همسری
از جور دهر و وضع زمان ای امام عصرآورده‌ام به درگه عدل تو داوری
باز آی و اولیای خدا را عزیز کن

آرزوی وصال، ص: ۶۵

باز آی و زنده ساز رسوم برادری‌باز آی و برقرار نما رسم مردمی
حرّیت و عدالت و مهر و برابری‌ما بسته‌ایم دل به کمند ولای تو
ای مهر آسمان نکویی و دلبری‌امید آن که طی شود از لطف کردگار
دوران محنت و غم و رنج بداختری‌آید ولی مطلق و از ریشه برکند
کاخ فساد و سلطنت زور و خودسری‌آید امام منتظر و سرنگون کند
رایات کفر و شرک و نفاق و ستمگری‌آرد به دست «لطفی صافی» خط نجات

یابد اگر ز درگه او خطّ چاکری‌پر می‌کند ز عدل زمین و دهد به باد

برنامه‌های شیطنت‌آمیز و قلدری؟

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۶۶

خوش آمدی

ای مهدی آل نبی‌خوش آمدی، خوش آمدی

ای سرو گلزار وصی‌خوش آمدی، خوش آمدی

ای نور چشم مصطفی‌ای یادگار مرتضی

ای زاده خیرالنساخوش آمدی، خوش آمدی

ای مصلح آخر زمان‌ای باسطِ امن و امان

ای پیشوای انس و جان‌خوش آمدی، خوش آمدی

از فیض پاک سرمدی‌با فرّ و جاه ایزدی

با خُلق و خوی احمدی‌ای مظهر صلح و صفاخوش آمدی، خوش آمدی

ای حافظ دین خداای معدن لطف و وفا

برخلق عالم سروری‌ای حجه ابن العسکری‌خوش آمدی، خوش آمدی

هنگام جشن است و سرورهم ما سوی را رهبری

بزم طرب گسترده حورخوش آمدی، خوش آمدی

ای مقتدای مؤتمن‌سامره شد وادیّ طور

یابن الحسن یابن الحسن‌خوش آمدی، خوش آمدی

ای حجّت و گردون غلام‌ای ماحی ظلم و محن

ای رهنمای خاصّ و عام‌خوش آمدی، خوش آمدی

عالم بود در اضطراب‌ای خلق عالم را امام

اندر ظهورت کن شتاب‌خوش آمدی، خوش آمدی

نازم به آن سیمای تواز ظلم و جوروکین‌خراب

وان طلعت زیبای توخوش آمدی، خوش آمدی

شاهنشه دوران تویی‌وان قامت رعنای تو

اسلام و هم ایمان تویی‌خوش آمدی، خوش آمدی

اندر هوای روی توذو الْبِرّ و الاحسان

قربان خاک کوی توخوش آمدی، خوش آمدی

ای حجّت ثانی عشرجویم ز هر گل بوی تو

با پرچم فتح و ظفرخوش آمدی، خوش آمدی

عیسی چو آید از سماای پیشوای منتظر

خواهد به تو کرد اقتداخوش آمدی، خوش آمدی

ای رهبر والا گهربا افتخار آن مقتدا

خاک درت کحل بصرخوش آمدی، خوش آمدی

ای داور اسلامیان‌فرمان روای دادگر

از پرده رویت کن عیان‌خوش آمدی، خوش آمدی

ای یاور مستضعفان‌رحمی نما بر شیعیان

الغوث، الغوث الامان‌خوش آمدی، خوش آمدی

(لطفی) سگ سگبان توکوبنده‌ی مستکبران

خواهد شود قربان توخوش آمدی، خوش آمدی

پرورده احسان توخوش آمدی، خوش آمدی

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۶۸

ابر رحمت

بوی کوی دلبران آید همی‌ابر رحمت دُرّفشان آید همی

بلبل اندر گلستان از عشق گل‌بی‌خود از خود نغمه خوان آید همی

شکر ایزد کاندرین عید سعیددین و دولت هم عنان آید همی

می‌رسد فصل بهار معرفت‌جهل را فصل خزان آید همی

روز استکباریان گردد سیاه‌یاور مستضعفان آید همی

صاحب بیت و مقام و مشعرین‌پیشوای انس و جان آید همی

رهبر خوبان امام دین پناه‌والی کون و مکان آید همی

آرزوی وصال، ص: ۶۹

در سَرا قُدس امام عسکری‌رحمت حق بی‌کران آید همی

آن که پر سازد جهان از عدل و دادبهر اصلاح جهان آید همی

شاهد غیبی که رخ پوشیده داشت‌سوی ما فاش و عیان آید همی

نوگل نرگس ولیّ راستین‌ملجأ اسلامیان آید همی

او چو روح است و جهان مانند تن‌در تن عالم روان آید همی

بهر این دنیای پر بیم و هراس‌باسطِ امن و امان آید همی

پرچم فتح و ظفر او را بدست‌پا به فرق فرقدان آید همی

او چو شمس است و زمانه آسمان‌شمس سوی آسمان آید همی

از سفر آن یار دلجوی عزیز

آرزوی وصال، ص: ۷۰

کامکار و کامران آید همی‌شهر تبریز از قدوم صبح عید

رشک گلزار جنان آید همی‌بانگ تکبیر و تحیّت از زمین

تا به گوش عرشیان آید همی لطفی صافی» پی عرض نیاز

بر در این آستان آید همی

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۷۲

دلبر مَه رو

سر آغاز سخن نام خداوندحکیم حاکم بی مثل و مانند

خداوندی که خلّاق جهان است‌از او بر پا زمین و آسمان است

پس از آن نام احمد اسم اعظم‌محمّد رهبر کل، پیک خاتم

دگر با نام آل و عترت اونگهبانان شرع و سنت او

خصوصاً عدل یزدان قطب دوران‌ظهور قدرت حق نور تابان

ولیّ الله و وجهُ الله اکرم‌یدالله و صراطُ الله اقوم

الا ای دلبر مه روی دلجوی‌نشین با ما دمی خوش بر لب جوی

ترحّم کن به این لداده خویش‌مخواهش بیش از این افکارودل ریش

رها کن شیوه‌ی جور و جفا رابه دست آور دل مهجور ما را

چنانم کن ز جام وصل مدهوش‌که باشم تا ابد از خود فراموش

آرزوی وصال، ص: ۷۳

برج امامت

ز مدح مهدی آل پیمبرمشام جان ما را کن معطّر

سخن از آن مه برج امامت‌سخن زانصاف و حق است و عدالت

سخن از نهضت و کار است و اقدام‌سخن از «قسط» و «ایثار» است و «اسلام»

در این مکتب سخن از سرفرازی است‌سخن از پیشرفت و پیشتازی است

امام عصر را هر کس که نشناخت‌به «مرگ جاهلیّت» خویشتن باخت

خدا را آیت کبری امام است‌دلیل و رهنمای خاص و عام است

امام الگو و میزان است و اسوه است‌به هر گفتار و هر کردار و قدوه است

بشارت هان بشارت هان بشارت

آرزوی وصال، ص: ۷۴

که آید مظهر حقّ و عدالت‌در آن عصری که استبداد و الحاد

دروغ و باطل و طغیان و افسادمسلّط گشت بر هر بوم و کشور

جهان تاریک شد از ظلم یک سرزآزادی و رحم و دین و وجدان

نماند هیچ آثاری به دوران‌بسوزاند جهان را آتش جنگ

شود بر مستمندان زندگی تنگ‌بگیرد جمله گیتی ظلم و اجحاف

بپوشاند رخ زیبای انصاف‌زنان گردند از شرم و حیا دور

شود اسباب فحشا هر کجا جورمتاع دین بماند بی خریدار

ولی رایج شود کالای کفّارخدا را آشکارا بر زبان نام

نیارد کس در آن دوران و ایّام

آرزوی وصال، ص: ۷۵

فشار و قحطی و سختی چنان است‌کز آن خون قلب هر پیر و جوان است

خلاصه آزمایش‌ها شدید است‌و زآن آید برون هر کس رشید است

چو عالم سر به سر جور و جفا گشت‌اسیر شدّت رنج و بلا گشت

در آن آشوب و اوضاع شرر بارشود لطف عمیم ایزدی یار

امام منتظر مهدیّ موعودکه در قرآن خدایش مدح فرمود

ولیّ دین پناه دادگسترمعین مضطر و خصم ستمگر

برون از پرده غیبت نهد پای‌شود نور جمالش عالم آرای

به هر جا رو کند گردد منوّربه هر لشکر زند گردد مظفّر

آرزوی وصال، ص: ۷۶

گشاید شرق تا غرب زمین راحکومت می‌دهد قانون دین را

شعار وحدت اللهُ اکبرزند بر قلب استعمار آذر

آرزوی وصال، ص: ۷۷

مسلمین بیدار

هلا ای مسلمین بیدار باشیدبه جان آماده پیکار باشید

اگر از هجر مهدی دل فکاریدبراهش راستی جان می‌سپارید

به پا خیزید و کوشید و خروشیددلیرانه لباسِ رزم پوشید

به میدان شهادت پیش باشیدجوانمرد و صداقت کیش باشید

کنید از کشور اسلام بیروننفوذ ملحدان خائن دون

نه شرقیّ و نه غربی، نه چپ و راست‌بس است اسلام ما را بی کم و کاست

نه روس و انگلیس و آمریکانه دیگر سلطه جویان اروپا

نه چین و حکمرانان جهان خوارنه مزدوران صهیونیسم غدّار

آرزوی وصال، ص: ۷۸

نه خلقی‌ها که گر از خلق گویندره لینین و کارل مارکس پویند

فغان کز این تمدّن رفت بر بادهمه اخلاق نیک آدمیزاد

به استضعاف و انواع جنایات‌کنند این ناکسان فخر و مباهات

همه برنامه‌هاشان صحنه سازی استدروغ است و فریب و حقّه بازی است

اگر هستند در تکنیک و فن پیش‌در اخلاق و در آدابند درویش

اگر دقّت کنی در وضع ایشان‌ندا سر می‌دهی که «أَینَ الانسان»؟

جهان خواران روس و آمریکافزون سازند دایم کین و بغضا

ز هم گیرند پیشی در خیانت‌نگون خواهند اعلام عدالت

آرزوی وصال، ص: ۷۹

رسوم معدلت را داده بر بادره صلح و صفا را بُرده از یاد

برون از راه وجدان و صلاحندولی سر تا به پا غرق سلاحند

آرزوی وصال، ص: ۸۱

مذل الاعدا

جهان ویران از این ویرانگرانست‌وز آنان، خون دل پیر و جوانست

همه آتش فروز جنگ و پیکارهمه بی‌رحم و غدّار و ستمکار

مگو آدم، بگو گرگان خون خوارمگو آدم، پلنگ و یوز و کَفتار

همه سرمست زور و باده و بنگ‌فزون سازند هر دم وحشت جنگ

به خود مغرور از نیروی تکنیک‌نمی‌گویند حرفی غیر پلتیک

هلا بنگر تو در آیین اسلام‌که رحم و مهر و ایثار است و اکرام

کند دعوت سوی انصاف و احسان‌نکوهش می‌نماید ظلم و طغیان

آرزوی وصال، ص: ۸۲

جنونِ قدرت و کشور گشایی‌نمی‌باشد در این دین خدایی

سیه هم چون سفید و زرد و احمردر این دینند یکسان و برابر

جهان هرگز نه بیند روز آرام‌مگر در ظلّ تعلیمات اسلام

شود منسوخ استکبار حکام‌اگر حاکم شود احکام اسلام

شعار زنده‌ی الله اکبرنماید واژگون کاخ ستمگر

ندانستیم چون ما قدر این دین‌زکف دادیم مجد و عزّ دیرین

دریغا ما ز خود بیگانه گشتیم‌اسیر مال و جاه و دانه گشتیم

دریغ از کابل و بلخ و بدخشان‌هرات و خطه مظلوم پغمان

دریغ از نخجوان و کازخستان

آرزوی وصال، ص: ۸۳

خجند و تادجیک و ازبکستان‌دریغ از بالکان و هند وکشمیر

زتیرانا و آن اوضاع دلگیردریغ از قدس و لبنان و فلسطین

که از خون شهیدان گشته رنگین‌دریغ از صور و صبرا و شتیلا

بقاع و بعلبک، بیروت و صیدادریغ از هر دیار و شهر مظلوم

که از حرّیت خود گشته محروم‌از آن‌ها کشوری همچون عراق است

که یک سر ظلم و جور و اختناق است‌در آن از عدل و آزادی خبر نیست

زانصاف و مسلمانی اثر نیست

آرزوی وصال، ص: ۸۵

لوای نصر

مسلمانان مسلمانان بیاییددفاع از حقّ و آزادی نمایید

در این دنیای پر طغیان و عدوان‌بشر غرق است در دریایِ عصیان

شده منسوخ آداب و فضائل‌بود در گسترش هر دم رذائل

لوای نصر اندر دست گیریدعدو را هر که باشد پست گیرید

بجوشید و خروشید و بکوشیدز ره از همت و غیرت بپوشید

بزور جنگ و با نیروی شمشیرفلسطین را کنون سازید تحریر

عدو از مسلمین غصب وطن کردهزاران ظلم و بیداد و فتن کرد

درود ما به سربازان اسلام

آرزوی وصال، ص: ۸۶

غُزاه دین حق ابطال ایام‌خصوص آنان که از فرط سعادت

بنوشیدند از جام شهادت‌به خون غلطان شدند اندر ره دین

شعار جمله تحریر فلسطین‌فلسطین تا نگردیده است آزاد

مسلمانی نخواهد بود دلشادهزاران آفرین بر خلق افغان

دلیران جهاد و پاک‌بازان‌که از دین خدا یاری نمودند[۱]

جلادت‌های بس کاری نمودند

آرزوی وصال، ص: ۸۷

عصر طلایی

درود حق به سربازان اسلام‌که می‌کوبند استبداد صدام

حماسه آفرینان و فداکارشجاع و قهرمان و مرد پیکار

همه مردان میدان شهادت‌همه اصحاب عزم و استقامت

فزون کردند فرّ و عزّت دین‌شعار حق ز نو کردند تدوین

ز بانگ وحدتِ تهلیل و تکبیرهمه مستکبران کردند تحقیر

چو آید مهدی آل پیمبرجهان را پر کند از عدل یک سر

دهد کیفر همه مستکبران راسران کفر و بیداد جهان را

دگرگون می‌کند اوضاع دوران

آرزوی وصال، ص: ۸۸

کند بر پا اساس مهر و احسان‌کَنَد از جهل و از بیدادْ بنیاد

کند گیتی ز عدل و داد آبادخوشا بر عاکفان خاک کویش

خوش آن خاصان که می‌بینند رویش‌خوش آن ایّام و آن عصر طلایی

خوشا آن روزگارانِ خدایی‌خوش آن فرخنده دورانِ درخشان

که پایان می‌پذیرد شام هجران‌صباح وصل گردد آشکارا

شود نور جمالش عالم آرانباشد غیر راه احمد و آل

رهی سوی نجات و عز و اقبال

آرزوی وصال، ص: ۸۹

همای مهدی

و گر وصل تو ما را دسترس نیست‌که در بحر کرامت خار و خس نیست

میندازم زچشم مهر و احسان‌عطایم را فزون ساز و فراوان

به من بین کز فراقت دل دو نیمم‌سزای رحمت و لطف عمیمم

الا ای والی ملک ولایت‌فروزان اختر برج امامت

جمال اللّهی و قطب جهانی!به فرمان خدا صاحب زمانی

به «لطفی» بین‌که از هجرت فکار است‌ز درد دوریت بس بی‌قرار است

سرشتم از ولایت آفریدندبه آنم باب و مامم پروریدند

غم عشق تو را بر جان خریدم‌به اوج قله‌ی عزّت رسیدم

همایم من همایم من همایم‌سگی اندر خیابان شمایم

آرزوی وصال، ص: ۹۰

آرزوی وصال

رضای مهدی آل پیمبردر استقلال اسلامی است مُضمر

اگر از صدق اندر انتظاری‌به خود مپسند ننگ ذلّ و خواری

مشو با ملحدان و خائنان یارمپو راه نفاق و حبّ اشرار

چو سیر این جهان سوی کمال است‌خلاف آن بر دانا محال است

هر آن کس را که آیین انتظار است‌به آینده همی امّیدوار است

نگردد نا امّید از لطف یزدان‌نگردد منزوی چون نا امیدان

که شام هجر را صبح وصال است‌فساد و ظلم و عدوان را زوال است

اماما سرورا والا جنابا

آرزوی وصال، ص: ۹۱

عدالت گسترا مالک رقاباهمه عالم به زیر پرچم تو است
جهان در انتظار مقدم تو است‌به من بنگر که از هجرت شب و روز
همه سوزم همه سوزم همه سوزدرآید یوسف بخت من از چاه
اگر بینم دمی آن روی چون ماه‌بسایم رخ به خاک پاک کویت
کنم جان را نثار تار مویت‌به امید وصال حضرت دوست
نمی‌گنجد مرا جان در رگ و پوست‌اگر وصلت دمی گردد میسّر
زهی فخر و زهی فوز و زهی فرّ

آرزوی وصال، ص: ۹۲

جمال الله

چو مهدی گلْ به گلزار وفا نیست‌خدیو کشور حسن و صفا نیست
چون مهدی والی ملک ولایت‌کسی شایسته مدح و ثنا نیست
چو مهدی حجّت حقّ قطب دوران‌کسی حجّت به جمع ماسوی نیست
چو مهدی حافظ احکام قرآن‌نگهبان بهر شرع مصطفی نیست
چو مهدی رهنما و رهبرِ خلق‌کسی سوی حقیقت رهنما نیست
همه آیات یزدانند لیکن‌چو مهدی آیتی ایزد نما نیست
خدا را آیتی مانند او نیست‌جهان را بهتر از او پیشوا نیست
هرآن کس جُست خاک پاک کویش

آرزوی وصال، ص: ۹۳

به فردوس برینش اعتنا نیست‌جمال الله و وجه الله اعظم
که بحر رحمتش را منتهی نیست‌خداوند خداوندان عالم
که حقّ با او و او از حقّ جدا نیست‌اگر در پرده غیبت نهان است
نهان از دیده حق بین ما نیست‌جهان را پر کند از دانش و داد
به دورش فتنه خصم دغا نیست‌خوش آن دوران و آن ایّام و اعصار
که در روی زمین جور و جفا نیست‌خوشا آن دور و ایّام الهی
که در آن احتکار و ارتشا نیست‌خوش آن فرخنده اوقاتی که دنیا
گرفتار فساد اشقیا نیست‌نصیبِ سلطه جویان ستمکار
به غیر از خواری و رنج و عنا نیست

آرزوی وصال، ص: ۹۴

بلند آوازه گردد عدل اسلامبه چنگال ستم کس مبتلا نیست
حکومت، صالحان یابند و دیگربه طالح فرصت هیچ ادّعا نیست
الا ای معدن جود و کرامتبر این خسته مگر لطفت روا نیست
سگی در کوی خاصان شمایمچرا راهم به درگاه شما نیست
مرا گر جرم و تقصیر است عادتشما را عادتی غیر از عطا نیست
زما جهل خطا و ذنب و عصیانشما را جز کرم کاری سزا نیست
گدا و بینوا و مستمندمسزاوار شما ردّ گدا نیست
در این افتادگی و سوء احوالمرا سرمایه‌ای غیر از رجا نیست
ببخشایید بر «لطفیّ صافی»که در مدح شما شعرش رسا نیست
آرزوی وصال، ص: ۹۵

طور عاشقان

مهدی آل نبیّ که جان جهان استحافظ دین حنیف و کهف امان است
صاحب عصر و قوام عالم امکانمهتر خوبان و سرور همگان است
قطره‌ای از جود او است هرچه بهاراستذرّه‌ای از نور روی او قمران است
ما صَدَق از آیه‌ی «و علم ا لاسماء»ماحصل از آفرینش نَقَلان است
بنده‌ی خاصّ خدا به کلّ وجود استزامر حق اندر کفش زمام جهان است
مصلح دنیا و دین امام مظفّرقامع بیداد و قاطع خفقان است
دولت او کاندر آن جفا و ستم نیستدولت حقّ است و یار حقْ طلبان است
ابر سخایش هماره هست دُرَر بار

آرزوی وصال، ص: ۹۶

بحر عطایش همیشه موج زنان استمجلس او طور عاشقان تجلّی
مهبط انوار و رشک باغ جنان استخاتمه‌ی دفتر خلافت کبری
والی مُلک شهود و کشور جان استچشمه‌ی حیوان اگر طلب کنی‌ای دل
خاک درش جو که چشمه‌ی حیوان استبرکند از ریشه کاخ ظلم ستمگر
دادگر راستین و دادستان استهر که به زیر لوای رأفت او رفت
فارغ از اندیشه‌ی جهیم و هوان استماه معین است و هم امام مبین است

قدرش برتر ز حدّ وهم و گمان استبنده‌ی احسان او کهین و مهینند

تابع فرمان او زمین و زمان استگرچه به ظاهر ز چشم خلق نهان است

نزد خود هم چو آفتاب عیان استچاکر درگاه اوست «لطفی صافی»

از همه ببریده و به او نگران است

آرزوی وصال، ص: ۹۸

خصم ستمگر

ای قطب جهان ولی دورانای معدن جود و بحر احسان

ای بانی کاخ داد و انصافای ماحی ظلم و جور و اجحاف

ای میر مظفّر عدو بنددر پرده‌ی جمال حق نما چند

بازآ که جهان در اضطراب استچون روی تو عدل در حجاب است

روزان و شبان در انتظاریمدر هجر تو سخت بی‌قراریم

ای اصل محامد و معالی‌وی فخر مرائی و مجالی

ای لطف تو رحمت الهی‌و ای خشم تو نقمت الهی

آرزوی وصال، ص: ۹۹

باز آی و به عدل عالم آرای‌ای عدل خدای عالم آرای

باز آی و رسان به حق معلوممستضعف و مستمند و محروم

ای مالک وقت و آیت نصرای حافظ شرع و صاحب عصر

ای مهدی هادی مظفرناموس خدا امام اکبر

در هجر تو ای خلاصه دهررفته است توان و طاقت و صبر

ای رهبر شیخ و شاب دریابای میر فلک جناب دریاب

ای هادی دین ولیّ مطلقبرخیز و به نغمه انا الحق

بر لشکر کفر حمله ورشواز شرق به سوی باختر شو

تسخیر نما همه جهان را

آرزوی وصال، ص: ۱۰۰

دریا و زمین و آسمان رااى سیّد و پیشوای ابرار

روشن به تو دیدگان احرارای عزّت مسلمین کجایی؟

ای منجی صالحین کجایی؟بر خاور و باختر گذر کن

زی قدس و حجاز هم سفر کن‌بازیچه ببین بلاد اسلام

اندر کف حاکمان بدنام‌عاری ز شهامت و شجاعت

فارغ ز حمیّت و صداقت‌وابسته به غرب یا به شرقند

سازشگر و خود فروش و دلقندای خصم ستمگران کجایی؟

موعود پیمبران کجایی؟آیین برادری است اسلام

دستور برابری است اسلام

آرزوی وصال، ص: ۱۰۱

اسلام ز جهل و فقر دور است‌بر لشکر فقر و جهل زور است

آزادگی است و سربلندی‌بیزار ز ظلم و خودپسندی

افسوس که این سران نادان‌گشتند جدا ز دین و قرآن

ای زبده دودمان یاسین‌وای وارث خاتم‌النبیین

عدوان یهود بین به لبنان‌چون کرده به ملت مسلمان

این دَدمنشان، بشر نباشندجز عنصر ظلم و شر نباشند

کشتند فزون ز حدّ احصابیمار و صغیر و پیر و برنا

بستند به روی مسلمین آب‌خَستند قلوب پاک اطیاب

این گونه جنایت و قساوت

آرزوی وصال، ص: ۱۰۲

تاریخ نموده کم حکایت‌افسوس که شد خراب و ویران

از یورش روس، مُلک افغان‌بی‌رحم‌تر از سپاه چنگیز

خون‌خوار و درنده خو و خون ریزبس خطه‌ی دین و علم و عرفان

بس مهد حدیث و فقه و قرآن‌فرغانه و خطه‌ی بدخشان

تدجیک و دیار ازبکستان‌باکو و بلاد و نخثیقان

هم کابل و هم هرات و یغمان‌افتاده به زیر سلطه روس

آن دشمن دین و خصم ناموس‌از ما به مجاهدان افغان

تقدیر و تحیّت فراوان‌الحق که دلاور دلیرند

در جنگ و جهاد کم نظیرند

آرزوی وصال، ص: ۱۰۳

با دشمن ملحد ستمکارمردانه کنند رزم و پیکار

ای عدل خدا تو یارشان باشغم‌خوار دل فکارشان باش

ای سرور و مقتدای خوبان‌ای اسم اتَمّ حیّ سبحان

مِهر تو نعیم خلد و رضوانقهر تو جهنم است و ایران

ای حجّت دین پناه الغوثسلطان ملک سپاه الغوث

آوازه‌ی عدل و صلح و انصافپُلتیک و دروغ باشد و لاف

عزّ و شرف و حقوق انسانپا مال سیاست است و طغیان

هر جا عَلَم فساد برپا استاز روسیه یا از آمریکا است

ای خاتم هشت و چار الغوث

آرزوی وصال، ص: ۱۰۴

آرام دل فکار الغوثای مفخر دودمان آدم

وی سرور سروران عالمتو مظهر رحمت خدایی

تو ملجأ ما و ملتجاییک‌دم بنگر ز لطف و احسان

بر مردم قهرمان ایرانکز خویش گذشته و فداکار

با دشمن دین کنند پیکاردر سنگر استوار ایمان

در جبه‌ی حق به ضدّ عدوانایثار گر و حماسه سازند

بر لشگر کفر سخت تازنددر یاری دین حق دلیرند

در صبر و ثبات، کم نظیرنددر عشق شهادت آن چنان‌اند

پا از سرو سر ز پا ندانند

آرزوی وصال، ص: ۱۰۵

دادند شکست کفر صدام‌نازم به سپاهیان اسلام

ای هر دو جهان طفیل بودتقربان رخ خدا نمودت

ایران همه صحنه‌ی قیام استوز آن به جهانیان پیام است

میدان شهادت و حضور استمحراب تجلّی و ظهور است

در راه خدا و دین و قرآنبر روی زمین تن شهیدان

بس نو گل و نوجوان رعناصد پاره بدن میان صحرا

بس سرو سهی در این گلستانآغشته به خون میان میدان

از پیکر هر شهید و جانبازآید به دل این خجسته آواز

اسلام عزیز و جاودان است

آرزوی وصال، ص: ۱۰۶

ز آفات زمانه در امان است‌ای جلوه‌ی حق جمالِ رویت
عالم به فدای تار مویت‌بین «لطفی صافی» دلْ افکار
دور از تو به رنج و غم گرفتاربا دشمن آلْ در نبرد است
پیکارگر و شجاع و مرد است‌دربند ولای تو اسیر است
در کوی شما سگی حقیر است‌عمری است که اندر انتظار است
روزش ز فراقْ شامِ تار است‌سرشارْ وجودش از امید است
شوقش به لقای تو شدید است‌هر چند که پیر و ناتوانم
ز امید وصال تو جوانم‌دیدار تو منتهی المرادم
لطفی که غلام خانه زادم‌ای قدرت کردگار دریاب
ای قطب جهان مدار دریاب

آرزوی وصال، ص: ۱۰۷

مظهر عدالت

برخیز و جهد بی‌حد و بی‌مرّ کن‌ترک هوی و باده و ساغر کن
اندر ره کمال و ترقّی شوو آفاق را به علم مسخّر کن
بگذار کاهلیّ و تن آسانی‌جا بر فراز گنبد اخضر کن
از بهر دفع لشکر اهریمن‌جمع سِلاح و عدّه و لشکر کن
منّت مکش ز خلق فرو مایه‌قانع خودت به رزق مقدّر کن
دنیا و جاه و مال و مقاماتش‌در چشم خویش خوار و محقّر کن
عرض نیاز خویش به یزدان کن‌خود را رضا به عیش میسّر کن
آرزوی وصال، ص: ۱۰۸

در بندگی بکوش و خدایی کن‌هر کار طبق شرعِ پیمبر کن
از کبر دور باش و فروتن باش‌نیکی به جای کهتر و مهتر کن
گفتار خویش پاک ز تلخی کن‌شیرین‌ترش، زشهد و زشکّر کن
گند دروغ می‌دهد آزارت‌از راستی، محیط، معطّر کن
غافل مشو ز توبه و استغفاراندیشه از قیامت و محشر کن
از مکتب حسینِ شهید آموزترک عیال و اکبر و اصغر کن

بر خصم دین شدید و دلاور باش‌بر او هجوم همچو غضنفر کن
تیم و عدی، دو رهزن غدّارندرو بندگیّ ساقی کوثر کن
خواهی اگر نجات، بیا خود را

آرزوی وصال، ص: ۱۰۹

در قلعه ولایت حیدر کن‌در کشتی امان ولای آل
خود را رها ز مهلکه و ضرّ کن‌مدح امام مهدی دین‌پرور
بر گو و بازگو و مکرّر کن‌با او بگو که ای فلک قدرت
باز آی و دفع فتنه و هر شرّ کن‌باز آی و کن ز دین خدا یاری
باز آی و قصد خصم ستمگر کن‌ای مظهر عدالت حق باز آی
عالم ز عدل و داد منوّر کن‌از ظلم و جهل و زندقه و الحاد
روی زمین تمام مطهّر کن‌برنامه‌ها مخالف اسلام است
برنامه را به نحوِ مقرّر کن لطفی» کمینه چاکر درگاه است
بر دشمنِ خداش مظفّر کن

آرزوی وصال، ص: ۱۱۰

امید مستضعفان

ای خجل از طلعت تو آفتاب‌چند کنی روی نهان در حجاب؟
غوث جهان مهدی صاحب زمان‌فیض خدا عالِم علم کتاب
ای تو امید همه مستضعفان‌ای تو پناه همه از شیخ و شاب
خلیفه‌اللهی و عین کمال‌مبیّن حکمت و فصل الخطاب
پیش جلال تو جلال عقول‌کم بود از ذره برِ آفتاب
بحر محیطی تو و ما قطره‌ایم‌آب حیاتی تو و ماها سراب
ما همه فرعیم و تو اصل اصیل‌ما همه قشریم و تو لُبّ لُباب
آرزوی وصال، ص: ۱۱۱

گیرد اگر خصم بداختر زمین‌هست به میدان تو کم از ذباب
کی رسد آن دور طلایی که توز عدل و انصاف کنی فتح باب
آه از این غیبت طولانی‌ات‌و این همه رنج و الم بی‌حساب
کی شب هجران تو گردد سحر؟کی فتد از آن رخ زیبا نقاب؟

پر شده عالم ز فساد و فتن گشته زآشوب وز طغیان خراب

از ستم خیل ابر ظالمان‌خلق، گرفتار فساد و عذاب

شرع پیمبر شده متروک و نیست گردش احوال به وفق صواب

دین خدا بین که حرف شده‌عرضه به مردم بنما دین ناب

کار بشر می‌نرود بر نظام

آرزوی وصال، ص: ۱۱۲

تا ننهی پای تو اندر رکاب‌حال ضعیفان ستمدیده بین

بهر خدا کن به ظهورت شتاب‌ای سر خوبان و نکویان همه

ای خلف حضرت ختمی مآب لطفی صافی) به لقایی نما

مفتخر و روزبه و کامیاب‌از خطر و هول قیامت دهید

برگ نجاتش زعقاب و عتاب

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۱۴

فردوس لقا

ای نام شریف تو آرایش دیوان‌هاالقاب و صفات تو مذکور در اعلان‌ها

ای پرتو روی تو انوار مه و خورشیدوای گلشن کوی تو رشک همه بستان‌ها

محزون فراق تو هم عارف و هم عامی‌مفتون جمال تو صد یوسف کنعان‌ها

فردوس لقای تو مقصود و مراد دل‌ایمان به ولای تو شرط همه ایمان‌ها

ای عدل خداوندی‌ای مهدی دین پرورای یاد توام مونس در ظلمت ۲] هجران‌ها

ای خصم ستمکاران ای یاور مظلومان‌ای دادگر گیتی‌ای منجی انسان‌ها

باز آی شها باز آی از بهر خدا باز آی‌تا خاک سرکوبت روبیم به مژگان‌ها

آرزوی وصال، ص: ۱۱۵

از فتنه‌ی بی‌دینان و از جهل کج‌اندیشان‌پرگشته جهان یک‌سر از آتش طغیان‌ها

تو حجّت یزدانی تو صاحب دورانی‌دریاب ضعیفان را در ورطه‌ی طوفان‌ها

در تیه فراق تو درمانده و افکاریم‌مقصود نشد حاصل زاین طیّ بیابان‌ها

گر لطف تو از (لطفی) یک لحظه بگیرد دست‌آزاد شود از غم و از محنت دوران‌ها

آرزوی وصال، ص: ۱۱۶

مهدی بیاید

چون صدق و ایمان و شرافت عار گرددنیا به کام فاسق و بدکار گردد

چون فتنه و شر و ستم بسیار گرددمرد خدا در بین مردم خوار گردد

مهدی بیاید مهدی بیایدچون شیر و شکّر، شربت اشرار گردد

خون جگر نوشابه‌ی اخیار گرددنیا به زیر سلطه‌ی کفار گردد

روز بشر بدتر ز شام تار گرددمهدی بیاید مهدی بیاید

رایج چو رسم باطل و الحاد گرددموسیقی و رقص و طرب آزاد گردد

شرم و حجاب بانوان بر باد گرددکانون فسق و معصیت آباد گردد

مهدی بیاید مهدی بیایدچون رسم عصر جاهلیّت زنده گردید

آرزوی وصال، ص: ۱۱۷

فرهنگ دین و آدمیّت مرده گردیدمرغ کمال و معرفت سر کنده گردید

خوی بشر خوی دد و درنده گردیدمهدی بیاید مهدی بیاید

چون اختلاط مرد و زن معمول گرددبرنامه‌ها ناجور و نامعقول گردد

کردار زشت و خوی بد مقبول گرددمظلوم خوار و مضطر و مخذول گردد

مهدی بیاید مهدی بیایدچون بانوان از راه عفت دور گردند

با اجنبی هم جلْسه و محشور گردنداهل صلاح و راستی منفور گردند

قرآن و احکام خدا مهجور گردندمهدی بیاید مهدی بیاید

آید پس از آن دوره‌ی ظلماً و جورادوران مهدی دوره‌ی قسطاً و عدلا

آرزوی وصال، ص: ۱۱۸

می‌آید آن جان جهان محبوب دل‌هادر خدمتش از آسمان آید مسیحا

قربان رویش من خاک کویش‌آید امام منتظر با فرّ یزدان

تا پرکند عالم ز عدل و قسط و احسان‌تا برکند از ریشه نخل ظلم و عدوان

جاری کند برنامه‌ها بر طبق قرآن‌قربان رویش من خاک کویش

دور خلاص و رستگاری دور مهدی است‌دوران عقل و دین‌مداری دور مهدی است

دور تعاون دور یاری دور مهدی است‌دور ظهور حکم باری دور مهدی است

قربان رویش من خاک کویش‌عصرکمال و لطف و احسان، عصر مهدی است

عصر نجات از ظلم وعدوان، عصر مهدی است‌عصر رواج شرع یزدان، عصر مهدی است

آرزوی وصال، ص: ۱۱۹

عصر ظهور شأن انسان، عصر مهدی استقربان رویش من خاک کویش
دوران علم و معرفت دوران مهدی استدوران صلح و معدلت دوران مهدی است
دوران مهر و مرحمت دوران مهدی استدوران عفو و مغفرت دوران مهدی است
قربان رویش من خاک کویشدر عهد او از مؤمنان توقیر گردد
هر خائن و مستکبری تحقیر گرددگیتی ز لوث ظلم و کین تطهیر گردد
منشور عدل و مکرمت تحریر گرددقربان رویش من خاک کویش
در عصر او احکام قرآن زنده گرددانوار علم و معرفت تابنده گردد
آیین الحاد و شقاوت مرده گرددبا دست او بیخ جهالت کنده گردد
آرزوی وصال، ص: ۱۲۰

قربان رویش من خاک کویشدنیا ز عدل و داد او می‌گیرد آرام
حاکم شود در هر مکان، احکام اسلامفرّخ بر آن عصر و بر آن اوقات و ایّام
شامش ز روزش بهتر و روزش به از شامقربان رویش من خاک کویش
یابن الحسن یابن الحسن الغوث الغوثفریاد از این رنج و محن الغوث الغوث
عالم شده بیت الحزن الغوث الغوثاز این همه شر و فتن الغوث الغوث
قربان رویت من خاک کویتیا سیدی یا سیدی یا حجه الله
(لطفی) ندارد غیر حبّت توشه‌ی راهتا کی کند اندر فراقت ناله و آه
بنگر به این حال و به این هجران جانکاهقربان رویت من خاک کویت
آرزوی وصال، ص: ۱۲۱

خواهم که در ظل همایون تو باشمدر خط دستورات و قانون تو باشم
مجنون صفت محزون و مفتون تو باشممشمول آن الطاف افزون تو باشم
قربان رویت من خاک کویت

آرزوی وصال، ص: ۱۲۲

جمال حق

آرزوی وصال، ص: ۱۲۳

نمی از بحر جود توفزون باشد ز عمّان‌ها
چو زامر حق شود ظاهرکند حق قاهر و غالب

بشر از عدل او گرددخلاص از جور عدوان‌ها

ظهورش می‌کند عالم‌سراسر زنده و خرم

بگیرد نعمت بی حدهمه اقطار و استان‌ها

ببالد زان به خود گیتی‌ببارد بارش رحمت

به هر شهر و به هر کشوردر و دشت و بیابان‌ها

وصالش مقصد خوبان‌فراقش رنج بی‌پایان

جنابش روضه رضوان‌پناه بی‌پناهان‌ها

برآید صبح پیروزی‌سر آید شام دی جوری

شود روشن همه دل‌هاز نور علم و عرفان‌ها

متاع دین شود رایج‌نظام آن شود حاکم

سراسر پر شود دنیاز خیر و روح و ریحان‌ها

خوش آن ایام نورانی‌خوشا آن عهد قرآنی

خوشا آن عصر یزدانی‌خوش آن اوقات و دوران‌ها

فراقت ای شه خوبان‌جهان را کرده چون زندان

وصالت می‌رهاند جان‌از این طوفان بحران‌ها

منم درمانده و حیران‌منم بیچاره از عصیان

تو بحر جودی و احسان‌نجات از شرّ و خزلان‌ها

اگر وصلت شود روزی‌زهی اقبال و پیروزی

بروبم خاک درگاهت‌ز صدق دل به مژگان‌ها

نه تنها (لطفی صافی)ز مدح او بود قاصر

که از مدحش بود عاجزهزاران قیس و سحبان ها

الا ای قبله پاکان‌تو هم دردی و هم درمان

بده بهر خدا پایان‌شب تاریک هجران‌ها

آرزوی وصال، ص: ۱۲۴

فرزندان یاسین

آرزوی وصال، ص: ۱۲۵

ما بچّه‌های دینیم‌فرزندان یاسینیم

نوباوه‌ی قرآنیم‌بر فطرت ایمانیم

خوب و خدا پرستیم‌از غیر او گسستیم

امّت مصطفاییم‌شیعه‌ی مرتضاییم

مهدی ولیّ دورانحضرت صاحب زمان

امام و سَرور ماستمولا و رهبر ماست

یار مستضعفان استخصم مستکبران است

اسلام از او پاینده استپاینده و بالنده است

روزی که ز امر یزدانرخ می کند نمایان

روز سُرور و سور استاسباب شادی جور است

هر جا رَوی ظهور استاز رنج و غم به دور است

پر می کند جهان رازمین و آسمان را

از علم و از عدالتاز صلح و از صداقت

امام ما می‌آیدعدلش جهان آراید

عالم نماید آباداز دانش و دین و داد

حکومت جهانی‌با قوّت مبانی

گیرد همه زمین رابَرد بغضاء و کین را

ظالم دیگر نباشداین شور و شر نباشد

نه تبعیض نژادی‌نه ثروت زیادی

برادری مساواتآسودگی ز آفات

درعصر و دور مهدی استعصرش‌خوش‌استوقندی ست

سلام ما نثارش‌بر آل و بر تبارش

آرزوی وصال، ص: ۱۲۶

شهِ خوبان

ای شه خوبان بیامه- ر فروزان بیا

حجت یزدان بیارحمتِ رحمان بیا

یوسفِ کنعان بیاحافظ شرع مبین

داور دنیا و دین‌حصن قویم حصین

ای شهِ خوبان بیاحجّتِ یزدان بیا

مهدی آل رسولقرّه عین بتول

اصل فروع و اصولای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاغیاث مضطر تویی

امین داور تویی‌عدل مظفر تویی‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاصراط و ایمان تویی

جنت و میزان تویی‌دلیل و برهان تویی‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاامید مستضعفان

پناه بیچارگان‌حضرت صاحب زمان

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

دادگر دین پناه‌شاه ملایک سپاه

قیم دین اله‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیا

آرزوی وصال، ص: ۱۲۷

قبله ما روی توست‌مقصد ماکوی توست

زنده دل از بوی توست‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاآتش هجران یار

زده است بر دل شرارچند کشیم انتظار

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

امام والا جناب!گشته دل شیخ و شاب

زآتش هجرت کباب‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاچند به زیر سحاب

مِهر رُخت در حجاب‌بر فکن از رخ نقاب

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

ستم گرفته جهان‌عدل چو رویت نهان

ز دین نمانده نشان‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیافتنه نسوان نگر

حالت دوران نگروضع جوانان نگر

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

ای شه مجد و جلال‌ز سعی اهل ضلال

حرام گشته حلال‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاخلق ظلوم و جهول

بی‌ادب و بوالفضول‌ز حق نموده عدول

آرزوی وصال، ص: ۱۲۸

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

خسرو اقلیم جودگوهر بحر وجود

رابط غیب و شهودای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیاشاه ولایت مدار

قدرت پروردگارای زتو دین پایدار

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

غوث زمان الغیاثقطب جهان الغیاث

کهف امان الغیاثای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیارهبر دین الغیاث

ماء معین الغیاثنور مبین الغیاث

ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

الا به حق خدابه عزت مصطفی

به حرمت مرتضی‌ای شه خوبان بیاحجّت یزدان بیا

قامع مستکبرین‌مذل اعدای دین

معز اهل یقین‌ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیا

آرزوی وصال، ص: ۱۳۰

نگار دل آرا

دی دیدم آن نگار دل آرا راو آن یار شکّرین لب رعنا را

در دامش اوفتاد دل و دینم‌نبود چون دو زلف چلیپا را

گفتا که ای اسیر غم و محنت!مسرور دار این دل شیدا را

بگذشت وقت غصّه و باز آمدهنگام عیش جاهل و دانا را

از نو جهان پیر، جوان گردیدوارست سبزه عرصه‌ی صحرا را

گسترده است باد صبا در باغفرش حریر اخضر دیبا را

به یُمن مولد ولی قائم (عج)خرّم بنگر سراسر دنیا را

آرزوی وصال، ص: ۱۳۱

گفتم نشین دمی برم ای دلبرو از غصه‌ی دل نجات ده ما را

گفتا برت نشینم اگر گویی‌مدح بهین سلاله طه را

شاهنشهی که حق به طفیل اوفرموده آفرینش اشیا را

غیب است لیک بود حاضرحل ساز یا رب این معمّا را

هرکس که رخ به خاک رهش سایدبر بام آسمان بنهد پا را

از ذات او خدای عیان بین؟؟دارد هر آن که دیده بینا را

بخشید حق ز فیض وجود اوتاج کرامت آدم و حوّا را

بیند هر آن که واقف کویش شدبا چشم دل حقیقت اشیا را

شاها چو با ولای توام امروز

آرزوی وصال، ص: ۱۳۲

هرگز نمی‌خورم غم فردا رابهر خدا به ما نظری فرما

روشن کن این قلوب الم زا را(لطفی) ز بحر مکرمتت خواهد

آسایش و سعادت عقبی را

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۳۴

ماه چهارده

زهی جمال رخش کرده پرتو افشانی‌به ماه چار ده و آفتاب رخشانی

زهی ولی خدا قطب عالم امکان‌جهان جود و کرم پیشوای یزدانی

ظهور قدرت دادار، حجه بن حسن‌که ظاهر است از او کبریای سبحانی

نجات امت مظلوم و خلق مستضعف‌امید مردم محروم و فیض رحمانی

سپهر مجد و شرف شمس آسمان جلال‌جمال غیب ابد شاه ملك امکانی

اگر چه پر شده عالم ز فتنه و ز فسادمسلطند به دنیا جنود شیطانی

به نام صلح و دموکراسی وطن خواهی‌زنند ضربه به شخصیت مسلمانی

گرفته است بشر راه انحراف و خطابه هر مکان نگرم تیره است و ظلمانی

آرزوی وصال، ص: ۱۳۵

بگیرد از همه اقطار محنت ایام‌شب فراق شود هر چه بیش طولانی

بمان به جا و مشو ناامید چون آیدامام و منجی کل، مقتدای پایانی

سلیل احمد مرسل همان کسی که خداعطا نموده به او منصب جهان بانی

جهان نجات دهد از فساد و استکباردوباره زنده کند راه و رسم انسانی

در آورد همگان زیر پرچم اسلام‌نظام، می نَبُوَد جز نظام قرآنی

ظهور می‌کند و می‌کَند اساس ستم‌کند زمین و زمان را ز عدل نورانی

امیر معدلت آیین و معدلت گستردهد نجات همه خلق از پریشانی

خوش آن زمانه و آن روزگار و آن ایام‌خوش آن حکومت و آن عدل و عصر روحانی

جمادی الثانیه

آرزوی وصال، ص: ۱۳۶

نوجوان

ای نوجوان که حامل قرآنی‌مقصود حق ز عَلّم الانسانی

فرزند با شهامت اسلامی‌پور نماز و روزه و ایمانی

گاه جهاد فارِس میدانی‌در گلسِتان دین گل و ریحانی

از شیعیان حضرت مولایی‌هم‌مکتب ابوذر و سلمانی

بشناس قدر خویش و منزّه باش‌از حرص و از علایق نفسانی

از همّت و جلاوت و اقدامت‌در رونق است دین مسلمانی

انسان‌کجا وخواب وخور و شهوت‌انسان کجا و سیرت حیوانی؟

آرزوی وصال، ص: ۱۳۷

آزاد شو ز بند هوای نفس‌پرواز کن به عالم روحانی

فخر بشر به دانش دانایی است‌ننگ است و عار علّت نادانی

پرهیز از مصاحب و یار بداز شرّ اعتیاد و هوس رانی

همواره در مسیر ترقی باش‌واقف نشو به مرتبه‌ی دانی

اندر پی سعادت باقی باش‌فانی است ملک و دولت خاقانی

بر جا نماند و؟؟؟: وحی‌بر پا نماند ملک سلیمانی

ذات خدا و وجه خدا باقی است‌گر وجه حق شوی نشوی فانی

فخر تو دین اقوم اسلام است‌نه عنصر و نژادِ نیاکانی

نه تابع رسوم اروپا باش

آرزوی وصال، ص: ۱۳۸

نه جاهلیّت و جم و ساسانی‌تاریخ هجرت است تو را تاریخ

نه قرن و سال و دوره‌ی نصرانی‌شوال و ذی الحج، رجب و شعبان

نه مهر و بهمن و مه آبانی‌خواهی اگر سعادت جاویدان

خواهی اگر نجات زحیرانی‌دست ولا به دامن مهدی زن

نور اتمّ و اکمل یزدانی‌شاهی که از جمال دلارایش

خورشید ذره‌ای است به رخشانی‌پر چون جهان زجور و ستم گردید

ظاهر شود برای جهانبانی‌سلطان دین پناه امام عصر

مرآت عدل و رحمت رحمانی‌امروز از طفیل وجود او

آرزوی وصال، ص: ۱۳۹

دارد قرارِ عالم امکانی‌پر می‌کند ز داد و رهش دنیا

پایان دهد به دور پریشانی‌مدح امام و (لطفی صافی) هست

بحر محیط و قطره بارانی

شهر رمضان المبارک

آرزوی وصال، ص: ۱۴۰

میلاد نور

امروز روز وجد و سرور است‌نور خداوند اندر ظهور است

سامره امروز وادیّ طور است‌درعیش و شادی غلمان و حور است

میلاد مهدی میلاد نور است‌وقت نشاط و وقت سرور است

یاران بشارت عید سعید است‌دور نوین و عصر جدید است

در عالم غیب ما را نوید است‌آفاق دیگر بر ما پدید است

میلاد مهدی میلاد نور است‌وقت نشاط و وقت سرور است

نوزاد نرگس جان جهان است‌امام مطلق صاحب زمان است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۱

فرمانروا بر کون و مکان است‌کان فضایل بر روح روان است

میلاد مهدی میلاد نور است‌وقت نشاط و وقت سُرور است

نور؟؟؟؟ عدل مظفردر ملک هستی رخشنده اختر

بر خلق عالم مولا و رهبرغوث و غیاث مسکین مضطر

میلاد مهدی میلاد نور است‌وقت نشاط و وقت سرور است

کهف حصین و ماء معین است‌در ملک ایجاد نور مبین است

مصباح ایمان شمع یقین است‌قطب جهان و حبل متین است

میلاد مهدی میلاد نور است‌وقت نشاط و وقت سرور است

حکم شریفش فصل الخطاب است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۲

قلب منیرش ام‌الکتاب است‌گرچه رخ او اندر حجاب است

مانند خورشید زیر سحاب است‌میلاد مهدی میلاد نور است

وقت نشاط و وقت سرور است‌مهدی امام است مهدی امام است

بدر تمام است بدر تمام است‌کهف انام است کهف انام است

دین را قوام است دین را قوام است‌میلاد مهدی میلاد نور است

وقت نشاط و وقت سرور است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۴

شب هجر

دلم ز هجر تو ای یار خوب رو خون است‌نپرسی از من مسکین که حال تو چون است

شبم ز هجر تو روز است و روز همچون شام‌ز دوری‌ات غم و دردم هماره افزون است

بیا به کلبه‌ی بیمار خویش از سر مهرکه از فراق تو حالش بسی دگرگون است

به من ببین که ز هجران روی دلجوی‌ات‌ز چشمم اشک، روان، همچو شط جیحون است

ایا امین خدا، ای که زیر رایتِ تومسیح و آدم و نوح و کلیم و هارون است

طفیل هستی تو، جنّ و انس و حور و ملک‌سپهر و مهر و مه و کوه و دشت و هامون است

خوشا به دور تو و عصر و عهد دولت توکه حکم، حکم خداوند و عدل، قانون است

مباش (لطفی صافی) ز عاقبت نومیدبه جان دوست که احوال، نیک و میمون است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۶

گل نرگس

ان لب لعل که رشک شکر است‌خواهد آن‌کس که ز اهل بصر است

عاشق و واله و شیدای تو شدهرکسی عارف و صاحب نظر است

هرکسی محنت هجران دیده است‌از دل خسته من با خبر است

بی تو گر عمر ابد بخشندم‌همه آن ضرر اندر ضرر است

هر که را یاد تو از یاد برفت‌روزگارش خطر اندر خطر است

زاد روز تو ز ایام الله عید فرخنده‌عدل و ظفر است حبذا مهدی موعود رسید

نور حق در همه جا جلوه گر است‌همه جا مشهد قرب است و حضور همه را شور

نشاط دگر است زآن چه گل در چمن حسن بود

آرزوی وصال، ص: ۱۴۷

گل نرگس ز همه خوب‌تر است‌کی برون آیی از این پرده غیب

شام هجران تو را کی سحر است لطفی صافیت) ای معدن لطف

از غم هجر تو خونین جگر است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۸

روز ظهور

امام مهدی هادی ظهور خواهد کردزمین پر از عدالت و صلح و سرور خواهد کرد

امید امت اسلام و خلق مستضعف‌جهان جهل پر از علم و نور خواهد کرد

تمام می‌کند این دور حسرت و غیبت‌زمانه زنده ز فهم و شعور خواهد کرد

زنخل دین و هدایت زگلشن توحیدفساد و فتنه دجال دور خواهد کرد

ز ملحدان بداندیش و حاکمان خبیث‌خراب خانه و کاخ و قصور خواهد کرد

تمام توطئه‌ها را علیه دین حنیف‌ز یمن نهضت خود سوت و کور خواهد کرد

زعلم و عدل و مروت جهان کند آبادبساط عیش مهنا و جور خواهد کرد

نصیب دشمن مهدی حمیم و غسلین است‌نصیب شیعه شراب طهور خواهد کرد

عید نیمه شعبان

آرزوی وصال، ص: ۱۴۹

دنیای پریشان

آرزوی وصال، ص: ۱۵۰

ای دل نگر جهان پریشان راو این ملت و مذلت ایشان را

و این جهل کینه‌توزی و بی‌دینی‌و این خلق خواب بی‌سر و سامان را

ویران شده است کاخ عدالت چون‌کردیم ما رها ره یزدان را

فحشاء و منکرات و فساد مانابود کرده کشور ایران را

نامردی و خیانت و بی‌رحمی‌این‌ها است فخر عصردرخشان را

آوخ بر این تمدن شوم غرب کز ما ربود راحت و سامان را
فقال ما یشاء شده اهریمن یوغ ستم به گردن انسان را
رجس هوا و شهوت نفسانی آلوده کرده از همه‌دانان را
نادانی و مفاسد اخلاقی بگرفته جای دانش و عرفان را
گردر خور مقام بشر این‌ها است پس چیست فرق آدم و حیوان را
از مردم پلید چرا شایع بینم همی تقلب و طغیان را
بینم چو ظلم و جور و دغل رایج بینم چو این عیوب فراوان را
و این صد هزار گونه فشار و غم و این مردمان سر به گریبان را
بینم چو نقص تربیت و فرهنگ برده ز دختر و پسر ایمان را
لعنت کنم بر آن که بر این ملت باعث شد این حقارت و خسران را
این بانوان به حق خدا پویند ناداں صفت طریقه‌ی شیطان را
بگشاده روی و موی و سر و سینه بی عفتی است فخر مر آنان را
مردم شوید بهر خدا هشیار در بر کنید درع دلیران را
و اندر پناه دین همگی سازید نابود این مکاره دوران را
یک سو کنید از افق عالم با همت این ضلالت و خذلان را
و از خلق پست ناکس بی‌ایمان خالی کنید یک سره میدان را
خواهید اگر سعادت و آسایش مالک شوید نفس هوس ران را
رقص و قمار و باده و بدکاری شایسته نیست شخص مسلمان را
کوشش کنید و شاد ز خود سازید روح رسول قادر سبحان را
نور خدا سپهر حیا احمد جان کمال و مظهر رحمان را
(لطفی) تو آن‌چه حق نصیحت بود گفتی بدون شائبه یاران را
آرزوی وصال، ص: ۱۵۱

جمال الله

آرزوی وصال، ص: ۱۵۲

چو مهدی گل به گلزار وفا نیست خدیو کشور حسن و صفا نیست
چو مهدی والی ملک ولایت کسی شایسته مدح و ثنا نیست
چو مهدی حجت حق قطب دوران کسی حجت به جمع ماسوی نیست
چو مهد حافظ احکام قرآن نگهبان بهر شرع مصطفی نیست
چو مهدی رهنما و رهبر خلق کسی سوی حقیقت رهنما نیست
همه آیات یزدانند، لیکن چو مهدی آیتی ایزد نما نیست

خدا را مظهری مانند او نیست‌جهان را بهتر از او پیشوا نیست

هر آن‌کس جست خاک پاک کویش‌به فردوس برینش اعتنا نیست

جمال الله و وجه الله اعظم‌که بحر رحمتش را منتهی نیست

خداوند خداوندان عالم‌که حق با او و او از حق جدا نیست

اگر در پرده غیبت نهان است‌نهان از دیده حق‌بین ما نیست

جهان را پر کند از دانش و دادبدورش فتنه خصم دغا نیست

خوش آن دوران و ایام الهی‌که در آن احتکار و ارتشا نیست

خوش آن فرخنده اوقاتی که دنیاگرفتار فساد اشقیا نیست

نصیب سلطه‌جویان ستمکاربه غیر از خواری و رنج و عنا نیست

بلند آوازه گردد عدل اسلام‌به چنگال ستم کس مبتلا نیست

حکومت صالحان یابند و دیگربه طالح فرصت هیچ ادعا نیست

الا ای معدن جود و کرامت‌بر این خسته مگر لطفت روا نیست

سگی در کوی خاصان شمایم‌چرا راهم به درگاه شما نیست

مرا گر جرم و تقصیر است عادت‌شما را عادتی غیر از عطا نیست

ز ما جهل و خطا و ذنب و عصیان‌شما را جز کرم کاری سزا نیست

گدا و بینوا و مستمندم‌سزاوار شما رد گدا نیست

در این افتادگی و سوء احوال‌مرا سرمایه‌ای غیر از رجا نیست

ببخشایید بر لطفی صافی‌که در مدح شما شعرش رسا نیست

آرزوی وصال، ص: ۱۵۳

اشعار امام زمانی

آرزوی وصال، ص: ۱۵۴

ای پیشوای عالم امکان‌خوش آمدی

ای شهسوار عرصه ایمان‌خوش آمدی

ای زبده سلاله طه و مرتضی‌ای رهبر عدالت و احسان

خوش آمدی‌ای منجی خلایق و ای مصلح جهان

فخر پیمبران و نیاکان‌خوش آمدی

ای عنصر شرافت و ای مخزن کرم‌ای کشتی نجات ز طوفان

خوش آمدی‌ای یاور ستم‌کش محروم مستمند

ای ملجأ و ملاذ ضعیفان‌خوش آمدی

ای عارج معارج علیای معرفت‌ای عالم حقایق قرآن

خوش آمدی‌ای وعده‌ی خدا به تو باد از خدا سلام

ای کوثر و حقیقت میزان‌خوش آمدی

ای مژده‌ی پیمبران سلف ز آدم و خلیل‌نوح و مسیح و موسی عمران

خوش آمدی‌با فرّ ایزدیّ و جمال محمدی

ای مفخر اعاظم و اعیان‌خوش آمدی

ای مهر آسمان جلال و کمال و مجددین را دلیل و حجت و برهان

خوش آمدی‌ای فاتح حصون سران نفاق و کفر

ای قامع تجاوز و عدوان‌خوش آمدی

ماییم در مبارزه با کفر نو ظهورای پهلوان صفحه میدان

خوش آمدی‌تا نو کنی شعائر الله و الاحد

ویران کنی مبانی شیطان‌خوش آمدی

پنجاه و پنج سال ز بعد از دویست سال‌در بامداد نیمه شعبان

خوش آمدی لطفی) بگو و باز بگو و همی بگو

ای دُرّ بحر قدرت یزدان‌خوش آمدی

از جمکران به عرش رسد عرض تهنیت‌ای نخبه و خلاصه دوران

خوش آمدی

شعبان المعظم

---

[۱] (۱). نمایند

[۲] (۱). اندر شب

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW